

میکند خدای تعالی بنور خود آنرا که بخواهد براه دستگیری و نجات و میزند خدای تعالی مثلها را از برای مردم که اطلاق به ایمان آوردند گمان نمیشود بلکه ناس آنهائی هستند که مانند چهار پایان محسوساتی ندارند که معقولات را فرا گرفته باشند و خدا بهمه چیزها از حقایق جلیات و خفیات دانا است چنانچه بطور مفصل بخواهیم به تفسیر این آیه مبارکه که بی بریم باید به منهج الصادقین بنگریم .

اشعاره مؤلف کتاب در تفسیر آیه نور

گشته روشن زو سماء و ارضین
 زنده و پاینده زو اهل زمین
 جای گاهش جنت المئوی به بین
 غبطه دارد زین صفت عرش برین
 زین سبب گشته در روشن جبین
 هر چه باشد ظلمت و نکبت به بین
 لیک حق فرموده خیر الما کرین
 تا بدانند آن گروه کافرین
 آتش سوزان بود حقش یقین

نور حق در آیت و النورین
 آل احمد (ص) در انگر نور حق اند
 هر که با آل رسولش کار هست
 ذره از نور حق نور خرد
 علم عالم از ره ایمان بود
 ما سوای یازده نسل علی (ع)
 مکر در امر خلافت کس کرده اند
 هست در روز قیامت وعده شان
 هر که با آل علی نارد و زند

المصباح الثاني عشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الله تعالى في سورة الاحزاب آية ٧١ (ان اعرضوا الامانة على السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً) در ناسخ التواريخ ج امير المؤمنين (ع) ص ٧١٩ مینگازد ابوبکر شیرازی در آیاتی که در شأن علی (ع) نازل شده به اسناد خود از محمد حنفیه حدیث میکند که امیرالمؤمنین علی (ع) این آیه را چنین تفسیر می فرماید که خدای تعالی امانت ولایت مرا بر آسمانها بشرط ثواب و عقاب عرضه داشت گفتند ای پروردگار ما شرط ثواب و عقاب حمل نمیکنیم (١) آنگاه ولایت مرا بر مرغها عرضه داشت که جمیع طیور باشد اول پرنده که پذیرفت باز سفیدی بود و دیگر قبره بود اول پرنده که انکار کرد جغد بود و عنقا در دریا ناپدید شد آنگاه امانت ولایت مرا بر زمین عرضه داشت هر قطعه که ایمان بولایت من آورد پاک و پاکیزه گشت و گیاه و میاه آن لغز و گوارا و ثمرش عذب و شیرین افتاد و قطعه که انکار کرد شور و نیایش تلخ و ثمرش عوسج و حنظل گشت آنگاه امت محمد (ص) ولایت و امامت مرا بشرط ثواب و عقاب پذیرفته زیرا (انه كان ظلوماً لنفسه و جهولاً لامر به من لم يؤد محققاً فهو ظلوم عسور) انسان یعنی آن کسی که امانت ولایت مرا قبول نمود برای آنکه او ظلم کننده بنفس خود بود و وجهل کننده از امر خدای خود و در عیون اخبار و معانی اخبار از حضرت صادق (ع) و امام رضا (ع) مروی است که این آیه امانت ولایت است کسی که بدون حق ادعا کند کافر است و در کافی از حضرت صادق (ع) ماثور است که امانت ولایت حضرت علی (ع) در بصائر الدرجات از حضرت باقر (ع) مروی است که امانت ولایت است و مراد از امتناع موجودات بحسب کفر است فقیر گوید سند در اینکه امانت ولایت مطلقه امیرالمؤمنین علی (ع) بسیار است ولی باید فقط بفرموده حضرت مولی الموالی علی (ع) اکتفا نمود و شاعر هم که یکی از اخوان حقیر است شعری از شمس تبریزی ره تضمین کرده که مؤید این اسناد است و اینک يك مخمس آنرا درج میکنم

در پیشگاه عشق که حیران بود عقول
من کرده ام ولای تو از جان و دل قبول
ز آن دم که من بیار امانت شدم حمل
زین خلق پر شکایت گریان شدم ملول

آن های وهوی نمره مستانم آرزو است

و نص در امامت در سوره بنی اسرائیل آیه ٧٣ (يوم ندعو كل اناس بامامهم فمن اوتى كتابه يمينه فاولئك يقرئون كتابهم ولا يظلمون شيئاً) یعنی روزی که میخوانیم هر طایفه را بنام امام ایشان خواه پیغمبر یا امام یا وصی پیغمبر یا شقی یا فاسق باشد پس هر کسی را کتاب بدست راست وی دهند و آنان میخوانند کتاب خود را، و ستم دیده نشوند بمقدار چرکی که میان ناخن بوده باشد در کافی از حضرت صادق (ع) ماثور است که فرمود به امامهم یعنی آن کسیکه میان ایشان وقائم اهل زمان ایشان است و علی ابن ابراهیم قمی ره از حضرت باقر (ع) روایت کرده در این آیه که فرمود می آید حضرت رسول (ع) در قوم خود و حضرت امیرالمؤمنین (ع) در قوم خود و هر کس که بمیرد در قوم خود و پیشوای ایشان بوده می آیند قوم او با او

حشر غلامان علی باعلی
حشر غلامان عمر باعمر

(١) ولی بدون ثواب و عقاب می پذیریم

المصباح الثالث عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

(قال الله تعالى في سورة الفرقان آية ۲۷ ويوم تشقق السماء بالغمام ونزل الملائكة تنزيلاً يعني ای محمد (ص) یاد کن آن روزی را که شکافته شود آسمان بسبب ابری سفید که بالای هفت طبقه آسمان است و غلظت آن برابر با هفت آسمان است و سنگین تر از همه آسمانها است و فرود می آیند فرشتگان فرود آمدنی علی ابن ابراهیم ره از امام جعفر الصادق علیه السلام نقل میکند که فرمود آن غمام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است زیرا آن حضرت مظهر عجایب است و فرشتگان هر يك که فرود می آیند در دست دارند نامه های اعمال بندگان را و در صافی و کافی از حضرت رسول (ص) مأثور است که سؤال کرده شد از آن حضرت (این کان ربنا قبل ان یخلق الحق قال فی غمام ما فوقه هواء وما تحته هوا) یعنی کجا بود پروردگار ما قبل از آنکه بیافریند بندگان را آن حضرت پاسخ داد که در غمامی بود که نه در بالای آن هواء و نه در زیر آن نه از سنخ این غمام که محاط هوا است بلکه در غمام رحمت بود و بدلیل حدیث امام صادق (ع) غمام صورت ظلال کبرای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که مظهر امر ربوبیت است بعد از این آیه ۲۸ می فرماید (الملك يومئذ الحق للرحمن و کان يوماً علی الکافرين عسیراً) بعضی این آیه را بر جعت آل محمد (ص) تاویل کرده اند من جمله در کتاب آیات الولاية صفحه ۵۵ جزء دوم مینگارد هر ملك و سلطنتی باطل میشود مگر ملك و سلطنت او که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد که بصورت ولی کامل است و حکمرانی و سلطنت این روز با حضرت علی علیه السلام است و میباشد این روز بر کافران بولایت آن حضرت بسیار دشوار و انتقام خواهد کشید از کفار بولایت خود و آیه بعد از آیه گذشته آیه ۲۹ (ویوم یعض الظالم علی یدیه یقول یالیتنی اتخذت مع الرسول سبیلاً) آیه ۳۵ (یا وبلتالیتمنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً) و یاد کن آن روزی را که از فرط حیرت و ندامت بخاید ستمکار تبه روزگار دستهای خود را بدندان علی ابن ابراهیم قمی ره از حضرت ابو جعفر (ع) روایت کند که ظالم ابو بکر است و سبیل حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب (ع) است و فلان عمر است در صافی از کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مأثور است در خطبه و سینه که فرمود و اگر چه تقصیر و تلبس جستند آن دوشقی بلباس و قمیص خلافت بدون من و منازعه کردند با من در آنچه حق ایشان نبود و مرتکب شدند خلافت را از روی ضلالت و بستند خود را بحبل جهالت پس هر آینه بد موردی است آنجا که وارد میشوند بر آن و هر آینه بد مهدی است آنچه میل دادند نفس خود را به آن لعن میکنند هر يك بد دیگری در دادرهای خود در جحیم و تبری می جویند از یکدیگر و اولی بدومی میگوید (یالیت بینی وینک بعد المشرقین)

المصباح الرابع عشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(قال الله تعالى في سورة التوبة آية ٤٠ جزء العاشر الا تنصروه فقد نصره الله اذا خرجه الذين كفروا ناني اثنين اذ هما في الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سكينه عليه و ايداه بجنوده لم تروها وجعل كلمة الذين كفروا السفلى و كلمة الله هي العليا و الله عزيز حكيم).

یعنی اگر نصرة ندهند پیغمبر (ص) را بدرستی که نصرت داد او را خدا وقتی که بیرون کردند او را کافران از مکه در حالتی که دو مرد بود نبود با آن مگر يك کس و آن هم اولی بود از غاصبان در غار ثور که در سمت راست مکه واقع شده است شب پنجشنبه غره ربيع الاولی قبل از هجرت علی (ع) را بجای خود خوابانیده و خود برفت و ابوبکر را با خود برد و در غار پنهان شد و خدایتعالی در آن شب درخت خار مغیلان رویانید و جفتی کبوتر را امر فرمود که بر در غار آشیانه نهادند و عنکبوت را الهام نمود تا بر در غار بر تنید ابوبکر عرض کرد یا رسول الله اگر یکی از مشرکان بزیر پای خود نگاه کند هر آینه ما را ببیند حضرت فرمود که اندوه بخود راه مده خدای با کرامت با ما است یعنی اثبات فضیلت ابوبکر میکنند به این آیه ولی جواب گوئیم که این امور سبب فضیلت نمی شود زیرا حضرت رسول (ص) بجهت عدم اثبات و استحکام او در ایمان او را با خود برد که افشای فرار حضرت نکند و مؤید این است آیه (قال له صاحبه و هو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب) خدای کافر را مصاحب مثنی گفته است آنحضرت علی (ع) را که یقین کامل داشت بجای خود جا بانید و مؤید این است خبری که در ناسخ حج امیر المومنین (ع) مسطور است که بس از رحلت حضرت رسول (ص) علی (ع) ناتفیق ابوبکر بر سر قبر حضرت رفت و بنا به شکایت گذارد که یا رسول الله (ص) بالعکس وصیتهای تو با من رفتار کردند بت پرستان و از خدای خبران حق خلافت مرا غصب کردند و میگربست که بقدرت خدادست حضرت رسول (ص) از قبر بیرون شد و اشاره بسوی ابوبکر کرد و فرمود (یا هذا اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة ثم سواک رجلا) یعنی ای فلان کس بدرستی که کافر شدی و رو بر گرداندی از آنکسی که آفرید ترا از خاک و بعد از نطفه و بعد از علقه و بعد از مضغه و سپس ساخت ترا مردی.

المصباح الخامس عشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(قال الله تعالى في سورة آل عمران آية ٥٤ فمن حاجك فيه من بعد ما جائك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا وابنائكم ونساءنا ونساءكم وانفسنا وانفسكم ثم يتهل فنجعل لعنة الله على الكافرين) یعنی پس هر که مجادله کند با تو در امر عیسی بعد از آنچه آمده است بسوی تو از علم و پینه و سپس بگو ای محمد (ص) بیایید بخوانیم پسران خود را و پسران شما را و زنان خود را و زنان شما را و جانهای خود و جانهای شما را پس تضرع کنیم و دعا کنیم پس بگردانیم لعنت خدا را بر هر که دروغ گوید شیخ طبرسی میگوید و دیگران روایت کرده اند که جمعی از اشراف نصاری نجران خدمت حضرت رسول (ص) آمدند و سر کرده ایشان سه نفر بودند یکی عاقب که امیر و صاحب رأی ایشان بود و دیگری عبدالمسیح که در جمیع مشکلات باو پناه می بردند و سوم که او را ابو حارثه و بعضی ابن نعمان و اسقف نجران می گفتند که عالم ایشان بود و سمت پیشوائی داشت پس چون ایشان متوجه خدمت حضرت رسول (ص) شدند ابو حارثه بر استری سوار بود و گرز این علقمه برادر او در پهلو او میراند ناگاه استر ابو حارثه بسر در آمد سپس برادر او که گرز نام داشت ناسزائی بحضرت رسول (ص) گفت ابو حارثه گفت بر تو باد آنچه گفتی گفت چرا ای برادر ابو حارثه گفت بخدا سوگند که این همان پیغمبری است که ما انتظار می کشیدیم گرز گفت پس چرا متابعت او نمیکنی گفت مگر نمیدانی که این گروه نصاری چه کرده اند با ما و مادر بزرگ و صاحب مال کرده اند و گرامی داشته اند و راضی نمی شوند که ما با او متابعت کنیم و اگر متابعت وی کنیم ایشان از مادوری میورزند پس گرز این سخن در دلش جا کرد تا آنکه بحضرت رسول رسید و مسلمان شد و ایشان در وقت نماز عصر وارد مدینه شدند با جامه های دینا و حله های زیبا که هیچ يك از گروه عرب باین زینت نیامده بودند و چون بحضرت رسول رسیدند سلام کردند حضرت جواب سلام ایشان فرمود و با ایشان سخن نگفت سپس رفتند به نزد عثمان و عبدالرحمن بن عوف که ایشان آشنائی داشتند و گفتند پیغمبر شما نامه نوشت و ما اجابت او نمودیم و آمدیم و اکنون جواب سلام ما نمیگوید ایشان آنها را بحضرت امیرالمومنین (ع) آوردند و در آن باب مذاکره کردند حضرت فرمود این جامه های حریر و انگشترهای طلا را از خود دور کنید و بحضرت رسول (ص) رفتند جواب سلام فرمود و گفت بحق آن خداوندی که مرا بحق مبعوث کرده مرتبه اول که بنزد من آمدند شیطان همراه ایشان بود و باین واسطه جواب سلام نگفتم پس در تمام آن روز سئوالهایی کردند و با آنحضرت مناظره نمودند سپس عالم ایشان عرض کرد یا رسول الله چه میگوئی در باب مسیح حضرت فرمود او بنده و رسول خدا است ایشان گفتند که هرگز دیده فرزندی بی پدر بهرسد پس این آیه نازل گشت (ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون) یعنی

بدرستی که مثل عیسی نزد خدا مانند مثل آدم است که خدا آفرید او را از خاک سپس فرمود او را که باش پس بهر سید و چون مناظره بطول انجامید و ایشان لجاجت ورزیدند آیه مباحله نازل شد آنگاه ایشان مهلت طلبیدند و بعد بزرگ ایشان گفت فردا چنانچه پیغمبر (ص) با اصحاب خود برای مباحله حاضر شدند مباحله می کنیم و اگر با اهل و فرزندان خود آمدند مباحله نمی کنیم زیرا که او بر حق است

روز بعد وقتیکه بیرون شدند برای مباحله دیدند آنحضرت خود و علی (ع) و فاطمه و حسن و حسین (ع) حاضر شدند ایشان سؤال نمودند همراهان آنحضرت کیانند معرفی کردند لذا ایشان آمدند خدمت حضرت و عرض کردند یا رسول الله (انالا نباهلك ولا کن نصالحك) یعنی ما با شما مباحله نمی کنیم ولی مصالحه می کنیم پس آنحضرت قرار کرد با ایشان که در هر سال دوهزار حله و مبلغی پول بعنوان جزیه بپردازند و آنحضرت صیغه مصالحه واقرائت فرمودند در منہج و غیره موجود است

المصباح السادس عشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(قال الله تعالى في سورة التوبة آية ١٨ جزء العاشر انما يمرر مساجد الله من آمن بالله واليوم الآخر واقام الصلوة واتى الزكوة ولم يخشى الا الله فعسى اولئك ان يكونوا من المهتدين) یعنی جز این نیست که عمارت کنندگان مساجد یا مسجدهای خدا را آنکس که گرویده باشد بخدا و روز باز یسین و پادارد نماز را داده باشد زکوة را و نرسیده باشد در امور دین مگر از خدا پس شاید که آن عمارت کنندگان که جامع کمالات علمیه و عملیه اند آنکه باشند از راه یافتگان بطریق نجات در این باره فقیر اشعاریکه سروده ام که بناسبت ساختمان مسجد خاتم (ص) واقع در تهران سه راه زندان و بوسیله این جانب در سنه ۷۵ قمری و چند نفر دیگر ساخته شده است ذیلامینگارم

مسجیدی از بهر حق عمران کنید
روح پاکش زین عمل شادان کنید
زین بنا روشن دل و ایمان کنید
کافرانرا زین صفت حیران کنید
قطره را داخل عمارت کنید
پیروی از حق و از قرآن کنید
هین بگیریید و سپس تبیان کنید
یک امام عادلان عنوان کنید
بر وجودش جملگی احسان کنید
نظم وی را زینت ایوان کنید

ای گسروه منمنین بنیان کنید
مسجد خاتم بنام خاتم است
مسجده گاه اهل ایمان را بناء
شیوة اهل حقیقت این بود
در عمل کوشیدای اهل خرد
انما یمرر که حق فرموده است
سابقون السابقون را در نظر
در امامت چون عدالت لازم است
کوفه چون گشت عالم نام وی
در هزار و سیصد و سی و چهار

در منهج ج ۴ ص ۲۴۰ است که واحدی یکی از علماء سنت در تفسیر خود و دیگران آورده اند که عباس ابن عبدالمطلب و طلحة بن شیبه با امیر المؤمنین (ع) در مقام مفاخره بر آمدند و طلحة میگفت (انا صاحب البيت و بیدی مفاخره فانا اناضاکم) عباس میگفت (انا اسقى الحاج فانا صاحب السقایه و القائم علیها) شاه اولیاء چون این مقاله شنید فرمود (ما ادری ما تقولون فقد صلیت ستة اشهر الی النباه قبل الناس و انا صاحب الجهاد) یعنی طلحة گفت اختیار خانه خدا در دست من است و کلید آن در دست منست لهذا من اشرف از تمام عالمیان هستم عباس گفت من صاحب سقایه ام و حاجیان را آب میدهم لهذا من اشرف و انضلم حضرت امیر (ع) فرمود نپیدانم چه میگوئید و حال آنکه من ششماه قبل از تمام مردم رو بقبله نماز گزاردم در حالیکه شما مشغول پرستش اصنام و اوثنان بودید و لات و عزی بودید و من در راه خدا جهاد میکردم و با رسول (ص) شمشیر میزدیم من خدمت پیغمبر (ص) میکردم و شما خدمت شیطان بودید حسین ابن عمرو روایت کرده از سدی و غیره که عباس ابن ابیعلاب اظهار شرف و فضیلت خود

می نمود و در میان اکابر قریش خود را می ستود و میگفت من از علی ابن ابیطالب (ع) افضلم زیرا که اقربم بحضرة رسالت (ص) من عم رسولم و او برادر زاده من است و علی (ع) پسر عم اوست و پسر عم از عم ابعداست و طلحه و عباس ادعای اختیار خانه داشتند و سقایة می نمودند حضرة امیر (ع) رسید و شنید فرمود (انا افضلکم انسا المجاهد فی سبیل الله و قال الله تعالی فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجر اعظیما) پس شمار امرتبه من نباشد و من مجاهدت کردم از فتح اسلام بر جهانیان و بمصداق فرموده خدا که برتری داده خدا جهاد کنندگان را بر خانه نشینان اجری بسیار گزاف من افضل از شمایم چون این تنازع و مشاجره در میان ایشان واقع شد خدا از سر اجلال و تعظیم علی ابن ابیطالب (ع) و تصدیق قول او این آیه را فرستاد (اجعلتم سقایة الحجاج و عمارة المسجد الحرام کمین آمن بالله و الیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله لایستون عند الله و الله لایهدی القوم الظالمین) یعنی آیا آب نوشانیدن به حجاج و ساختن مسجد الحرام را مانند کسی میدانید که ایمان آورده بخدا و رسول و روز باز پسین قرار میدهدید و مجاهده کرده (فی) در راه خدا برابر نیستند آن دو قوم باحضرة امیر (ع) و خدا راه نمی نماید بمقصود گروه ستم کار را (الذین آمنوا و هاجرو وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله و اولئک هم الفاتزون) کسانی که ایمان آورده اند و مهاجرة از دیار خود کرده اند و جهاد کرده اند با موال خود و بجان خود آنها بزرگترند و مرتبه آنها بالاتر است از آنها که سقایة حجاج و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند و آن گروه که مجتمع این صفات و کمالات باشند ایشانند ظاهر یافتگان بامانی در دو جهان و حدیث متواتر از موافق و مخالف است (علی و شیعتہ هم الفاتزون یشرفهم ربهم برحمة منه و رضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدأ ان الله عنده اجر عظیم) یعنی علی (ع) و پیروان او آنانند سعاده یافتگان و بشارت میدهد پروردگارشان به رحمت و خشنودی و بهشت ها که در آن برای ایشان است نعمتی همیشگی و بی پایان و در آن زیست کنندگان اندالی ابد بدستیکه پروردگارد در نزد اوست اجر بسیار گزاف از ثعلبی و حسن بصری و محمد ابن کعب و حاکم ابوالقاسم الخسکلانی باسناد از بریده از پدرش مرویست که این هر سه آیه در شأن عالی شأن حضرت امیر المومنین (ع) نازل شده در منہج ص ۲۴۳ ج ۱۰ مراجعه شود مفصلا ذکر شده

المصباح السابع عشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيراً من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا يغتب بعضكم بعضا ايحب احدكم ان ياكل لحم اخيه ميتا فكرهتموه) يعنى اى گروه گرویدگان بخدا و رسول و معاد دورى بورزیداز بسیاری گمان بدرستیکه برخی از گمان پلید است و در این مورد موشکابى نکنید و گله و غیبت نکنند برخی از شما برخی دیگر را در عقب او آیا دوست میدارند کسی از شما که بخورد گوشت برادر خود را که مرده باشد و شما آنرا ناپسندیده میدانید در تفاسیر آورده اند که گمان چهار است اول مأمور به دوم حرام سوم مندوب چهارم مباح و بجای تفسیر فقیر حقیر اشعاری سروده ام در اینباره که ذیلا ذکر مینمایم و امیدوارم دوستان و خوانندگان فقیر را بیاد خیر شاد نمایند.

جز گمان نيك كود دارد ثواب
آیه حادی عشر باشد همان
نيك دقت كن بترتيب و قرار
سومی مندوب چهارم بدمدار
بعد از آن پیغمبر صادق بود
بر گروه اهل ایمان و عقول
چهارم اش اندر مهمات دهور
پادشه گشتیم یا از خسروان
در امور خلق سر دفتر شویم
گر ندارد سود کی دارد زبان
بیش از این باشد فضیلتهای وی

گفت یزدان از گمان کن اجتناب
سوره حجرات را رو تو بخوان
گفت پیغمبر گمان باشد چهار
يك حسن باشد دوم بلعكس او
آن گمان نيك بر خالق بود
دومش بد بر خدا و بر رسول
سومش امیدواری در امور
اینکه گوئی بلکه مادر این جهان
یا که روزی رأس یا مصدر شویم
این گمان تو مباح آمد بدان
بشنواز عالم نصیحتهای وی

آورده اند که ابوبکر و عمر سلمان را نزد پیغمبر (ص) فرستادند در بعضی اسفار و از آنحضرت طعامی طلبیدند آنحضرت با سامه بن زید حواله فرمود که خازن آنحضرت بود سامه گفت هیچ خوردنی نزد من نیست سلمان ره باز آمد و صورت حال را باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بچاه سمیحه رود که واقع است در مدینه آبش خشك میشود بعد از آن در تجسس افتادند که آیا سامه راست گفته که طعام نداشته یا با ما تعیل ورزیده و یکروز که نزد پیغمبر (ص) آمدند فرمود که چیست ان سرخی گوشت که در میان دندانهای شما می بینم گفتند ما گوشت نخورده ایم آنحضرت فرمود گوشت خوردنی نمی گویم بلکه گوشت آدمی پس این آیه نازل شد که گمان بد مبرید و تجسس نکنید چنانچه در کار سلمان کردید و غیبت نکنید عرض کردند یا رسول الله اگر بحق بود فرمود بلی اگر باطل باشد که بهتان است و غیبت مقصود نیست از قول یا زبان بلکه اشاره چشم و سر و دست و قتیکه افاده غیبت کند همان غیبت است و تعریض از این قبیل است مثلاً

گوید الحمد لله من مال یتیم نخورده‌ام و رشوه نگرفته‌ام که مقصودش غیر باشد اگر چه موصوف باین صفت باشد و اگر چه ظاهراً معنی شکر گذاری دارد و علمای ماشش صفت را از این صفات استثناء داده‌اند اول فاسقی که متجاهر بفسق باشد دوم شکایت متظلم از ظالم خود سیم نصیحت مستشیر در نکاح و یا معامله یا معامله یا مجاوره چهارم تعدیل برای شاهد پنجم ذکر مبتدعه و تصانیف فاسده و ادعای باطله ایشان ششم ذکر معایب و قبایح و افعال شنیعه دشمنان آل محمد (ص) در منہج صفحه ۱۳۴ جزء ۳۶ ج ۸ از عبدالرحمن منقول است که من با عمر شبی به نزدیک سرائی رسیدیم چراغی میسوخت و از آنجا آوازی بیرون می آمد عمر گفت خانه کیست گفت خانه امیه بن ربیعہ سپس بالای دیوار خانه وی در آمدیم و تفحص کردیم دیدیم که امیه بایاران خود بخمر خوردن مشغول است عمر ایشانرا نمی نمود و تهدید کرد و تخویف داد ایشان گفتند که ای عمر يك فعل منکر کردیم و تو بچهار فعل منہی مرتکب شدی اول آنکه بتجسس اقدام نمودی و حال آنکه خدای تعالی فرموده (ولا تجسسوا) دوم آنکه از در خانه داخل نشدی بلکه از بالای دیوار باندرون خانه در آمدی خدایتعالی فرموده که (ولا تؤتوا البیوت من ظهورها و اتوا البیوت من ابوابها) سیم آنکه بدون اذن صاحب خانه وارد شدی و حال آنکه خدایتعالی فرموده است (ولا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا) چهارم آنکه سلام بر ما نکردی و حال آنکه حق فرموده (تسلموا علی اهلها) عمر بعد از استماع خجل شده از آنجا بیرون آمد .

المصباح الثامن عشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال امیر المؤمنین (ع) (الناس من جهة الشمال اكفاء ابوهم آدم والام حواء) مردم از نظر اینکه مثل همدیگر باشند و بر یکدیگر برتری نوزند و همچنین ظلم و ستم روا ندارند و مسلط نشوند لهذا پروردگار ایشانرا کفو هم قرار داده یعنی مانند هم هم طراز هم هم قدم چنانچه یکنفر را بطول مثلا پنج متر قرار می داد مسلماً بر دیگری که بطول دو متر بود یا کمتر ستم میکرد یا آنکه یکنفر دیگر را یکدست یکمتری می داد البته بر دیگری که دست آن نیم متر بود تسلط می جست و همچنین پایا چشم و غیره خلاصه هر فردی از افراد دارای قدره طبیعی بیشتری مانند مراتب بسالا بود اعم از اینکه تسلط میورزید بلکه ادعائی میکرد که من از اولاد فلان کس مثلا جمشید یا رستم یا غیره هستم یعنی يك پدری غیر از حضرت آدم برای خود قائل میشد از این روی در این شعر میفرمایند
ابوهم آدم والام حواء
قرار داده و در این شعر هم اشاره نموده حضرت امیر المؤمنین (ع)

لا فضل الا لاهل العلم انهم علی الهدی لمن استهدا ادلاء

میفرمایند افزونی و برتری نیست جز برای صاحبان دانش برای آنکه در راه هدایت و رستگاری جهت کسانی که طالب هستند و جویند گانند دلیل و راهنمایانند پس ادامه داده و میفرماید (نقم بعلم ولا نبغی له بدلا فالناس موتی و اهل العلم احياء) یعنی پس بکوشیم در طلب دانش و چیزی را بر دانش ترجیح ندهیم زیرا مردم مرد گانند و فنا پذیر هستند ولی اهل دانش زنده خواهند بود لهذا حافظ ره می گوید

هر گز نمیرد آنکه دلش زنده شد به شق
سعدیا مرد نکو نام نمیرد هر گز
ثبت است بر جریده عالم دوام ما
مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند
این عشق همان موجب دانش است چون

علم نبود غیر علم عاشقی
نظم حضرت مولا علی (ع) رتبه ایست از رشحات علم اگر صد هزار جاهل بی
مابقی شد پس ابلیس شقی
دانش فکر کند چه تمیزی می تواند بدهد که گوینده در این بکفر چه گفته است لهذا
نگارنده فقیر در این باره اشعاری سروده ام که ذیلا ذکر مینمایم در این مختصر رساله

علم میسازد ترا آقای کل
علم را خواهی بگویم آشکار
علم باشد مونس جان و دلت
بی نیازت کند بدوران علم
عالم اندر فضیلت هر علم
تا که يك جوز علم سنجیده
علم بنماید ترا مولای کل
علم باشد افتخار هر دیار
علم باشد مایه هر محفلت
قطره را کند چه عمان علم
زحماتی کشیده او بسا حلم
بلکه حقش ز لطف بخشیده

از اینرو پروردگار میفرماید (اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولو الامر منكم) یعنی فرمان بپذیرید خدای را اطاعت رزید احکام او را و پیامبر او را و آنکسانیکه پیشی و اولویت دارند نسبت بشما و موردین

الصبح التاسع عشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شهادا لانام بفضلہ حتی العدا و الفضل ما شہدۃ بہ الاعداء

یعنی ہمہ مردم بدانند و فضل و خرد حضرت مولای ہردو کون و پیشوای ہردو گیتی گواہی دادند بلکہ کافہ دشمنان - و خرد و برتری و افزونی همان است کہ دشمن گواہی دہد در کتاب ناسخ التواریخ جلد امیرالمومنین (ع) باب شہادت صفحہ ۷۵۳ می نگارد کہ واقعی میگوید ہرون الرشید مجلسی برپا کرد و یکصد و چہل تن از اجلۃ علماء آن عصر را حاضر ساخت و شافعی را کہ نسب بہاشم می رساند در پہلوی خود جای داد و محمد ابن حسن ابن رمز و ابو یوسف رادر پیش روی خود نشانید سپس روی بشافعی کرد و گفت یا بن عم در فضیلت علی (ع) چند حدیث روایت توانی کرد بگوی و مترس گفت یا نصد حدیث و زیادہ بہ ابا محمد ابن حسن گفت ای کوفی تو بگوی از فضائل علی (ع) چہدانی گفت ہزار حدیث و بیشتر پس ابو یوسف را گفت ای کوفی مرا خبردہ گفت اگر بیمناک نہاشم روایت مآاز فضائل علی (ع) از آن بیشتر است گفت از کہ بیمناک کی گفت از تو و از عمال تو و اصحاب تو فرمود تو این باش و خبردہ گفت در نزد ما پانزدہ ہزار حدیث مسند و پانزدہ ہزار حدیث مرسل در فضیلت علی (ع) حاضر است واقعی گوید پس روی بمن آورد و گفت در نزد تو خبر چیست گفتم من نیز از ابو یوسف کمتر ندانم ہرون الرشید گفت من چیزی از فضائل علی (ع) با چشم خود دیدہ ام و با گوش خود شنیدہ ام کہ از تمام آنکہ شما میدانید بیشتر و افزون است و اکنون از آنچه باطالین و نسل ایشان کردہ ام تائبم مجلسیان او را ترحیب کردند و خواستار شدند کہ از آنچه دیدہ و شنیدہ ایشانرا آگاہ کند گفت روا باشد آنگاہ گفت یوسف ابن حجاج را بحکومت دمشق فرستادم و او را بعدل و انصاف وصیت کردم برفت و بدانچہ فرمودہ بودم کار کردہ او را خبر دادند کہ خطیب دمشق ہمہ روزہ علی (ع) را سب و شتم می کند و ناسزا روا میدارد فرستاد او را حاضر ساخت و گفت اینچہ نکوہیدہ کار است کہ از تو می شنوم چرا علی (ع) را شتم میکنی گفت پدران ما را کشتہ و فرزندان ما را اسیر کردہ من از شتم او ناگزیرم یوسف بن حجاج او را زندانی کرد و صورت حال را بمن نوشت بفرمودم تا او را دست بستہ بنزد من آوردند گفتم تو چرا بہ علی (ع) دشنام می دہی گفت منم آنکسیکہ او را شتم میکنم برای آنکہ او پدران ما را کشت و مادران ما را اسیر کرد گفتم وای بر تو علی (ع) ہر کس را کشت برای خدا بود و ہر کس را اسیر کرد بحکم خدا و رسول بود گفت من نفس خود را شکیب نتوانم داد از این کار ناگزیرم و دست نتوانم کشید صد تازیانہ باوردم بسیار صیغہ زد و برجای خود پلیدی کرد فرمان دادم تا بزندان بردندش و بفرمودم تا در بر رویش بستند چون شب شد نماز گذاشتم در اندیشہ بودم کہ او را چگونہ بکشم خواب مراد بودہ دیدم درہای آسمان گشودہ شد و رسول خدای بزیر آمد و علی (ع) را جامی پر از

آب زلال در دست بود پیغمبر (ص) فرمود آن جام را بمن بده و بگیرت و باعلاصوت ندا در داد که ای شیعیان محمد و آل محمد از حواشی و خدم من که پنج هزار نفر بودند و اکنون حاضر اند چهل نفر آنحضرت را اجابت نمودند ایشانرا آب داد آنگاه فرمود خطیب دمشقی را حاضر کنید در زندانرا باز کردند و او را بیرون آوردند علی (ع) دست او را گرفت و فرمود یا رسول الله این مرد مرا ظلم میکند و شتم روا میدارد فرمود یا علی (ع) دست او را باز دار و پیغمبر (ص) او را بگیرت و فرمود تو علی (ع) را شتم میگوئی عرض کرد چنین است حضرت فرمود مسخ باش و سزا و کیفر و جزای خود را ببین دیدم که او بصورت سگی شد و در زمانش بمحبس بردند من بترسیدم و از خواب بیدار شدم گفتم او را از زندان بر آوردند چون در بگشودم دیدم سگی است گفتم چگونه دیدی عقوبت خود را سر خود را حرکت داد مانند کسی که عذر گوید و اینک حاضر است پس فرمود تا او را آوردند و حاضران نگر بستند او بصورت سگی بود الا آنکه دو گوش مانند آدمیان داشت و زبان در میآورد و جنبش میداد مانند کسیکه عذر گوید شافعی گفت این مرد مسخ شده است از تعجیل عذاب اینم نتوان بود او را دور کنید دیگر باره بزندانش بردند فوراً در ساعت بانکی عظیم بر آمد و از آسمان صاعقه بر بام زندان فرو شد که زندان را بسوخت خاکستر شد و جان آن کلب بجهنم رفت و اقدی میگوید با هرون الرشید گفتم ایها الامیر معجزه از این بزرگتر و مواعظه از این عظیمتر نتواند بود بترس از خدای و اولاد علی (ع) را چنین زحمت مده گفت من از زحمت ایشان بدر گاه خداوند توبه کردم و انابه کردم و از دشمنی ایشان دست باز داشتم نگارنده میگوید دشمنی با علی (ع) و اولاد امجاد او مراتبی دارد و بهر مرتبه که باشد یکنوع عقوبت دارد حتی حقیر زمانیکه در سیر و سلوک سیاحی میکردم به کردند و صحنه در ۱۳۲۲ شمسی رفته بودم بعضی از اهل حق را دیدم که میگفتند اینکه این جامعه همیشه اوقات بفرقت مبتلا هستند برای این است که همیشه بدون وضو و طهارت نام عار علی (ع) را بر زبان جاری میکنند که همین باعث فقر و بیچارگی ایشان می شود و در این باب حدیث هم داریم که در کتاب تذکره الاولیاء نگارش پرویزی چاپ تبریز دیده ام و در کتاب شرح دیوان امیر (ع) نگارش میبیدی موجود است خلاصه مضمون این است که هر گاه ملتی بانواع عذاب گرفتار شوند بر اثر عدم ذکر فضائل علی (ع) است یا عدم احترامات به خانواده اوست و همین بس که پیغمبر (ص) فرمود (من عاد اعلی فقد عاد الله) هر کس دشمنی کند با علی دشمنی کرده است با خدا .

المصباح العشرین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد سید الکونین و الثقلین
فاق النبیین فی خلق و فی خلق
والفریقین من عرب و من عجم
ولم یدانوه فی علم و لا کرم

یعنی محمد (ص) آقا و مهتر دنیا و آخرت است و اهل آسمان و زمین و اعراب و فارس مصر و دوم برتری هستند پیغمبران بر جهانیان از لحاظ خلق که صورت ظاهر باشد و از حیث سیرت که خلق نیکو باشد و هرگز نرسیده اند به پیغمبر (ص) از جهت دانش و نه از صفت کرم و بخشایش و بلکه مزایای اخلاقی پیغمبران رشحه از رشحات نور آنحضرت بوده و همچنین حضرت می فرماید که (بعثت لاتمم مکارم الاخلاق) یعنی من برانگیخته شدم که تمام کنم و بحد کمال برسانم اخلاق حسنه را و فرستاده شدم که عملاً اخلاق را بر بندگان بتمامیت برسانم و ایضاً فرمود (وزنت بامتی فرجحت بهم) یعنی من بامتم موازنه شدم و در مقام سنجش در آمدم و من برایشان راجح آمدم و برتری یافتم و این برتری و فضیلت و شرافت آنحضرت بسبب حسن خلق حضرتش بوده و همچنین علماء و دانشمندان علم اخلاق را بالاترین و سرآمد کلیه علوم میدانند و مزیت پیغمبر (ص) اسلام بر سایر پیغمبران از قسمت فضائل اخلاق و خوش روئی و ملاحظت آنحضرت بود انس ابن مالک میگوید من مدت نه سال خدمت پیغمبر (ص) میکردم و در تمام این مدت یکمرتبه آن حضرت را باروی ترش ندیدم حتی یکروزی عربی در اثناء راه ردای آنحضرت را گرفت و بقدری کشید که بگردن مبارکش گیر کرده بود و گفت یا محمد از مال خدای چیزی بمن بده حضرت بانهایت تبسم و خنده روئی فرمود تا چیزی باودادند و بعد فرمود خوش آمدی از این روی همان ساعت آیه مبارکه (انک لعلی خلق عظیم) نازل شد بدوستیکه تو بر خلق بسیار عظیم هستی و عرب دیگری و یا یک یهودی هر روز بر سر راه آنحضرت خار و خاشاک میریخت و بالای پام خانه خود قرار میگرفت از بالای سر آنحضرت هم خاکستر فرو میریخت آنچه همراهان آنحضرت عرض کردند اجازه بدهید او را تأدیب نمائیم می فرمود متعرض او نشوید تا اینکه چندروزی بود که دیگر خبری از او نشد حضرت فرمودند آن مردی که هر روز از ما یسار آوری مینمود کجاست عرض کردند مریض است فرمودند اکنون واجب است مساپرویم بدیدن او و بیاد او باتفاق همراهان بخانه او شدند و حضرت کنارش نشست و تفقد فرمود و حال پرسید وقتیکه عرب چشمش را باز کرد دید آنحضرت است، عرق خجلت از پیشانیش سرازیر شد و همان ساعت کلمه طیبه شهادت بر زبان جاری نمود این است معنی شرافت و فضیلت اخلاق البته این حسن سیرت و رویه اخلاق در همه ائمه اطهار (ع) بود امام صادق (ع) میفرماید (اکمل الناس عقلاً احسن خلقاً) یعنی تمامترین مردم، خردمندترین مردم کسی است که خوش خلق ترین آنها باشد.

خواه از نسل علی خواه از عمر

هر که را خلقش نگوینکش شمر

(روی عن الحسن عن ابی الحسن عن جد الحسن انه قال احسن الحسن خلق الحسن) روایت شده از امام حسن (ع) از پدرش از جدش که فرمود بهترین خوبها خلق نیک است و امام صادق (ع) فرمود (حسن الخلق مجلبة للمحبه) یعنی حسن خلق جلب کننده دوستی است.

تفهت

آیه	سوره	جزء	برخی آیاتیکه صریحاً در ولایت علی (ع) دلالت دارد
۹۶	سوره مریم	۱۶	الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن وداً
۱۹	هود	۱۲	افمن کان علی بیته من ربه ویتلوه شاهد منه
۳۷	نور	۱۸	رجال لا تلهمهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله الی غیر حساب
۹	حشر	۲۸	ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ومن یوق الی آخر
۱۸	سجده	۲۱	افمن کان مئمناً کمن کان فاسقاً لا یستون
۲۲	شوری	۲۵	قل لا اسئلكم علیه اجر الا الالمودة فی القربی
۱۷	الرحمن	۲۷	مرج البحرین یلتقیان محمد وعلی (ص)
۴	رعد	۱۳	وفی الارض قطع متجاوزات وجنات من اعناب
۲۸	«	«	الذین آمنوا وعملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مأب
۴۳	«	«	قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم ومن عنده ام الكتاب

برای طالبان نگاشته شده گاه احتیاج بیشتری بدان باشد
به تفاسیر قرآن مراجعه نمایند

تذکر: بعضی از آیات و کلمات عربی در این کتاب بواسطه اشتباه حروف چین غلط چاپ شده با وجود اینکه چند مرتبه تصحیح شده از خوانندگان محترم تقاضا میشود به غلط نامه در آخر کتاب مراجعه و لطفاً اصلاح فرمایند

هو

کتاب سفر نامه

یا

جلد اول تحفه درویش



مملو از تصاویر عرفاء و اهل الله

تالیف.... شیخ عبدالکریم مدرس عالم الشهیر

بکوفی الملقب بمعصومعلیشاه جلالی

حق چاپ و اقتباس محفوظ و منحصر من مؤلف است

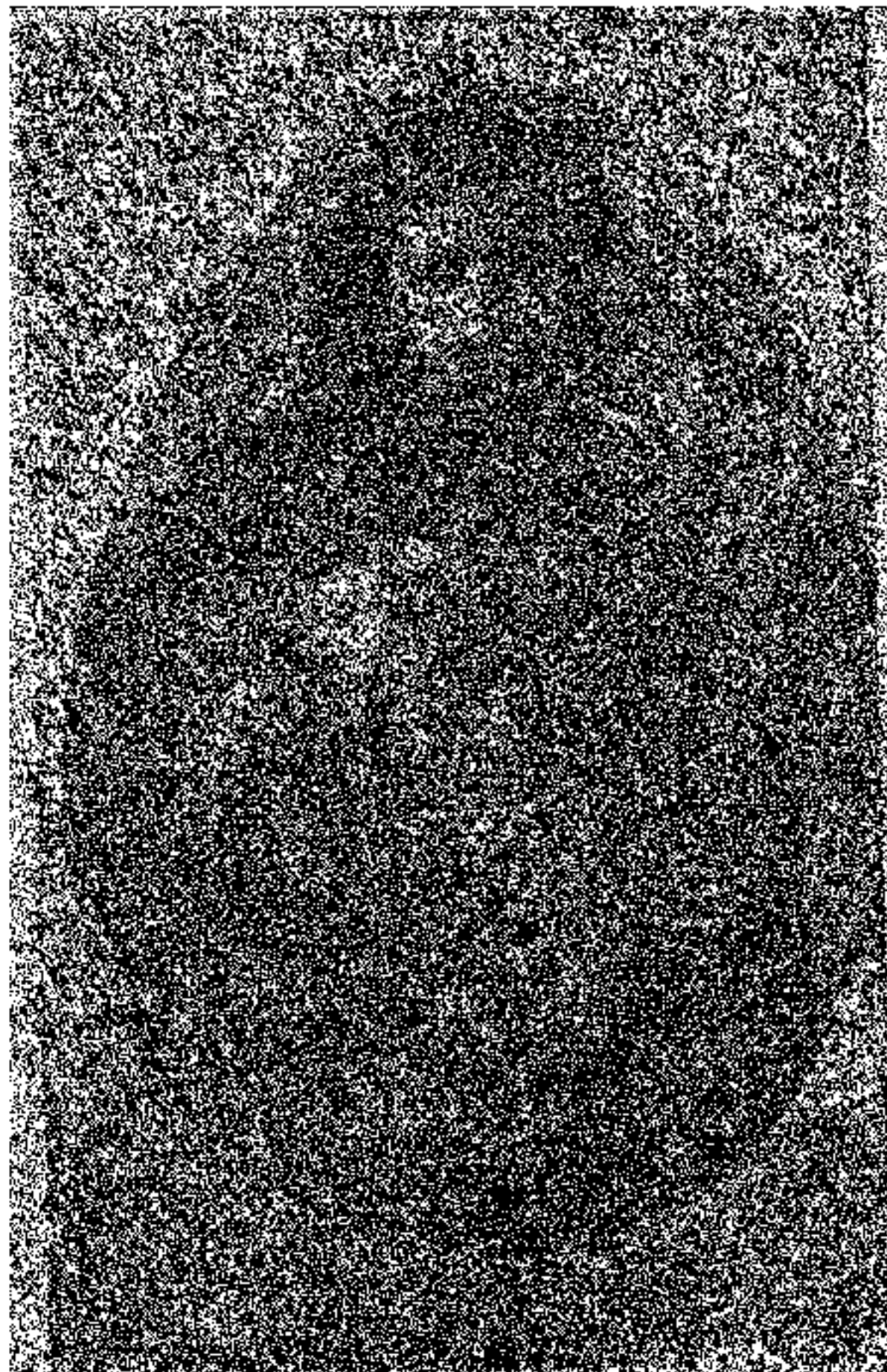
نزیل تهران

۱۳۳۷

هو

اکنون کتاب سفر نامه را شروع میکنم که امیدوارم حضرت مولای (ع) نظری فرماید بمصداق گفته حضرتش (خیر الکلام قل و دل) یعنی نیکوترین سخن آنست که کوتاه بوده و دلالت کند و خواننده و شونده را سودی بخشد و ذکر و نیز از بعضی اهل الله که در سیر آفاق و انفس فقیر حقیر سر تا پا تقصیر نموده است و با ایشان توفیق مصاحبت و مجالست و شب زنده داری ها دست داده بشود

مهر وف علی شاه (ره)



این تصویر در سنه ۱۳۸۰ شمسی در مشهد برداشته شده

اول کسی که در سن کودکی که تقریباً ۱۵ سالگی بود در شهر کاظمین (ع) با

وی ملاقات نموده و شیفته اخلاق او شدم درویشی بنام معروف علی شاه بود در شهر کاظمین (ع) که يك فرسنگی بغداد است و در آن قبر شریف حضرت امام موسی ابن جعفر (ع) و فرزند دوم او حضرت امام محمد جواد (ع) است میزیست و معروف بود به (معروف) یعنی مردم آن سامان او را گاهی شیخ معروف و گاهی معروف فقط صدا می کردند و درویشی بود در سن ۶۰ ساله و کارش علی الدوام مداحی بود البته مداح زیاد دیده اید ولی این درویش از مختصاتش این بود که اولاً بهر زبان که داوطلب داشت او میخواند و به آن زبان مدح علی (ع) میخواند و آن زبان را نیز خوب میدانست مثلاً کردی - ترکی - عربی - فارسی - هندی و هر زبان که میخواند بهتر از اهل آن زبان میخواند و يك قطعه در بازار کاظمین (ع) که شروع می کرد شاید در مدت یک ساعت پنج زبان میخواند و همه اهالی کاظمین (ع) دست از کار و زندگی کشیده و فقط استماع خواندن او را مینمودند

حقیر روزها از پدرم عمویم دائیم رحمهم الله تعالی آنچه می گرفتیم و جمع می کردم بساو میدادم و تقاضای خواندن مینمودم وی میگفت خونم نمی آید و پس از اصرار و ابرام اینجانب مشغول خواندن میشد گاهی میشد که تمام راسته بازار کاظمین (ع) را تمام می کرد، مردی بود گویا از اهالی شیراز که لهجه اش شیرازی می ماند و طالب حاج بهار علی شاه ره بود و سپس به حاج مطهر علی شاه تجدید بیعت کرده بود اخیراً در نجف اشرف خرقة تهی کرده (حشره الله مع من كان يتولاه) و اکثر اوقات این اشعار را میخواند که در کتاب جنك المناقب هست

ای در کف تو خاتم اقلیم سرمدی	سقف در تو عرش سپهر زبرجدی
جبریل با هزار عقول مجردی	در مکتب علوم تو چون طفل ابجدی
از تو رواج قاعده شرح احمدی	قائم بذو الفقار تو دین محمدی (ص)

یا قاهر العدو و یا والی الولی
یا مظهر العجائب و یا مرتضی علی
الی آخر

و عربی از اشعار شیخ کاظم ازری ره و شیخ عبدالباقی العمری که از شعراء سنی معروف بغداد هستند میخواند و از اشعار حافظ مغربی سعدی، عرفی ره میخواند حقیر باو التماس کردم

که يك قصیده تعلیم دهد که تمام قافیه بندی او علی باشد این قصیده را بقصیر آموخت

شمع قندیل کبریاست علی	نی خدا مظهر خداست علی
اوست آئینه تجلی حقیق	رود راو کن که حق نماست علی
تا خدا بوده ذات او بوده	می نگو از خدا جداست علی
مرتضی کثرت و علی وحدت	که علی گاه مرتضی است علی
چون خدا را مشیت آمد او	خالق الارض و السماست علی
روزی هر کسی ز سفره اوست	قاسم جمله رزقهاست علی
گر کلام خدای می جوئی	آیه نور و هل اتی است علی
موی رویش چو بنگری در او	سر و الیل و الضحی است علی
سر پیغمبری همه از اوست	باطن شاه اولیا است علی

چند گوئی که در کجا است علی
 ماه را منبع عطا است علی
 چشم حق بین راضیا است علی
 هست هادی راه راست علی
 درد هر خسته رادواست علی
 خضر را چشمه بقا است علی
 خلق کاهند و کهر باست علی
 رود راو کن که کیمیاست علی
 خسرو کشور بقا است علی
 آشنا شو که آشنا است علی

در رک و ریشه تو جا دارد
 و من الماء کل شیئی حی
 چشم بگشا بچشم حق بینا
 مستقیمی اگر براه خدا
 مردگان رادمش مسیح بود
 زو گلستان شده است نارخلیل
 جذب جانها کند نسیم درش
 عار دارد گداهش از قارون
 صاف طینت زبند گانش هست
 مهربان است چو پدر به پسر

محو علیشاه و ذاکر علیشاه کرمانشاهی رحمهم الله

اول کسی که در سفر ایران باو بر خورد نمودم در کردند محو علیشاه بود او میگفت من در مشهد خدمت حاج بهار علیشاه ره رسیدم و در آنجا هفت سال خدمت وی همی نمودم و از فقراء جلالی هستم ولی با اهل حق مأنوس و محشور بوده و در خانقاهی که در کردند بود اقامت داشت و مدت هشت شبانروز در نزد وی بودم و از برای اینکه اهل حق یعنی جماعتی که به علی الهی معروف هستند مطلع نشوند که بنده نماز می خوانم میرفتم در اطیاقی و در هارامی بستم و مشغول نماز میشدم بعد از کردوارد کرمانشاه شدم و صورت درویش بسیار دیدم ولی سیرت درویش نیافتم جز فقیری بنام ذاکر علیشاه ره که از مشایخ حاج بهار علیشاه ره بود و در جنوب کرمانشاه می زیست، امر معاش وی از روضه خوانی و ذکر فضائل و مناقب اعلی حضرت حسین (ع) می گذشت و چون حقیر اهل قهوه خانه و خانقاه و خرابات و بعضی از اجتماعات نبودم نصف شبی در خیابانهای کرمانشاه قدم میزدم پیر مردی را ملاقات نمودم بنام حاج اسمعیل همدانی ره که از تجار همدان و ساکن کرمانشاه بود ایشان بحقیر ابراز لطف و مرحمت و علاقه نمودند گفتند درویش بخانه ما قدم در نجه می فرمائید گفتیم خیر در خیابان گردش میکنم تا آنکه صبح شود گفت خیر و مبالغه و وزید گفتیم بیک شرط بخانه شما میآیم و آن آنست که طعامی برای حقیر آماده سازی گفت پس مرا با شما رفاقت و دوستی نشاید اگر تشریف می آورید و بیست عدد تخم مرغ بریان کرده میل میفرمائید الفتی شاید والاخیر حقیر چون خلقی شایسته از وی مشاهده نمودم به دولت سرای او شتافتم یا زده شبانروز باهم شب زنده داری نموده و عملاً بحقیر ایمان خود را ثابت نموده پس از چند سال که بکرمانشاه بنشانی او نامه نگاشتم نامه باز گشت و روی نامه نوشته شده بود صاحب نامه مرحوم شده است ره سپس بهمدان آمدم در آنجا نیز صورت درویش زیاد مشاهده نمودم ولی سیرت درویش کم یافتیم مردی بنام شیرزاد بناء می گفت اگر شما مسلمان هستید از درویشی خارج شوید که مسلمانی با درویشی منافات دارد يك نفر (عالم!) معروف همدان کلام الهی که تقریباً ارزش بیست تومان آنوقت را داشت بوی دادم استخاره

برای حقیر باز کند طمع ورزیده و قرآن را در بغل مبارک گذاست و بکده ربالی بیرون آورده گفت شرمنده هستم که بیشتر یافت نمی شود حقیر چون نجابت و خانوادگیم اجازه نمیداد که سماجت ورزم و قرآن را پس بگیرم صرف نظر کردم و صحبتی نداشتم شاعری را در همدان ملاقات نمودم که شاطر بود فقط یک رباعی بداهتاً سروده و در دفتر چهام یادداشت کردم

میر یارب بدوزخ از گرم رندش را میرا روا نبود با تش افکنی این مرغ آیرا
چنان از باده حب علی مخمور و سرمستم که فردا نشنوم از هیچکس حرف حسایرا

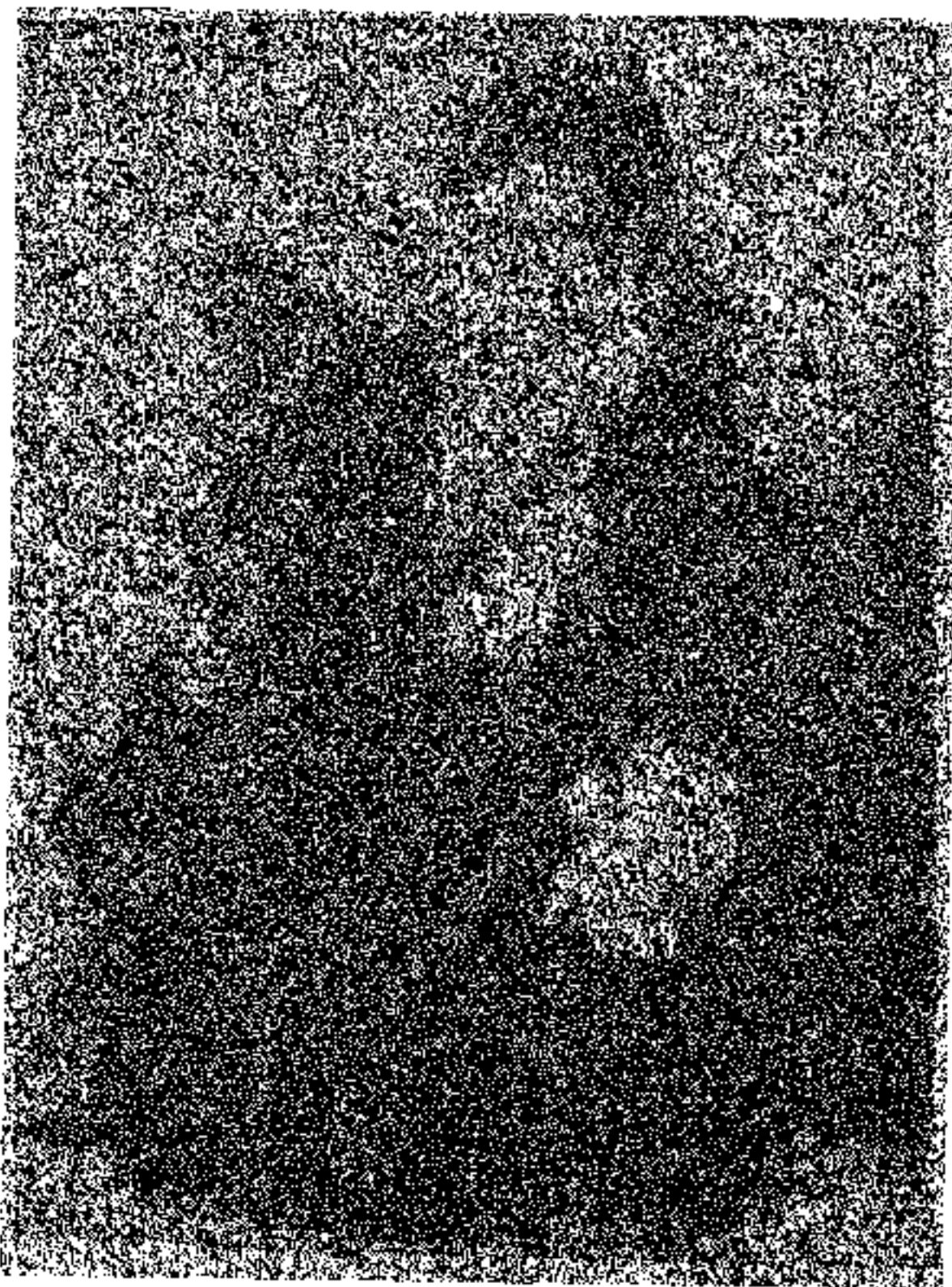
حاج منور علیشاه ره



این تصویر در سنه ۱۳۰۰ شمسی در کاشمر برداشته شده
دست راست حاج مطهر علیشاه
دست چپ حاج منور علیشاه

نام شریفش شیخ مرتضی مؤیدزاده طهرانی است فرزند مرحوم مؤید الحکماء اول یکی از مجتهدین نجف اشرف بشمار میرفته است و روزی باجمعی از علماء نجف قرار میگذازند که بروند کوفه و العیاذ بالله شوارب حاج بهار علیشاه راقص کنند و روزی قرار داعلی کرده با هم بکوفه خدمت مرحوم حاج بهار علیشاه یزدی میرسند
حاج بهار علیشاه از ایشان پذیرائی فرموده سپس بشیخ رو میفرماید که چرا در امری

که قصد آن را اداری تامل و تاخر می جوئی شیخ رنگش متغیر شده عرض میدارد قصدی نداشتیم میگوید اگر قصدی نداشتی چرا مقصی در جیب گذاشته ای که یکمرتبه شیخ بردست و پای درویش می افتد و عذر خواهی میکنند سپس بقیه همراهان بنجف مراجعت کرده ولی شیخ تعصن میجویند و التماس نموده که وی را در سلك فقراء خاکسار قبول نمایند حاج بهار علیشاه میفرماید اگر شما میخواهی درویش بشوی لازمه اولیه آن این است که يك كفتی در تن کرده و يك كشكول دست گرفته و يك تبر زین بالای كتف قرار داده از دم دروازه شهر نجف وارد شوی و مدح علی (ع) را بنمائی چون شیخ حتماً ایمان بحقیقت فقر آورده بود قبوا نموده چنین می نماید و بکلی مرده و مأمومین و عزازو مأیوس شده مشارالیه در طریقت جلالی مشرف شده و بنام منور علیشاه نامیده میشود جادارد که این رباعی حافظ را در اینجا ذکر کنم.



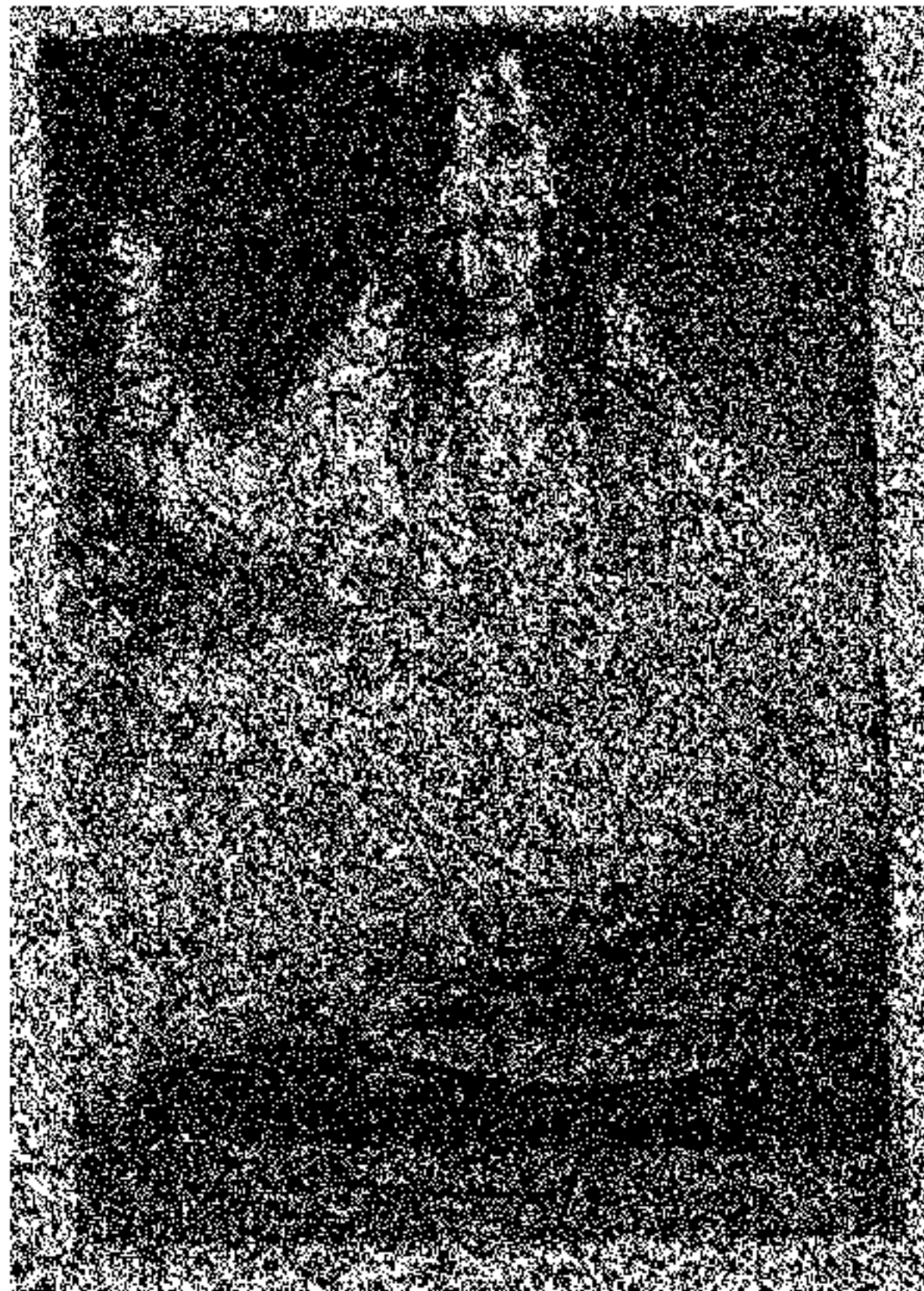
زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
آنچه گوید در حق ما جای هیچ آگراه نیست
در طریقت نزد سالک هر چه آید خیر اوست
در صراط المستقیم ابدل کسی گمراه نیست

مرحوم حاج بهار علیشاه

در ۲۰ ر ۹۲ ر ۳۷ شمسى بخانقاه مطهریه رفتم و صادق علیشاه را ملاقات نمودم ایشان تعریف کردند که در سال ۱۲۹۳ شمسى این خانقاه مطهریه فعلی بصورت باغ بود بیرون دروازه شمیران که آنموقع خندق بود و درویشها در آنجا سکونت داشتند روزی وارد شدم زن دوده دار گفت درویش عریانی چند روز است وارد خانقاه شده و حرف نمیزند و غذا نمیخورند شاید شما با او صحبت کنید نزدیک او رفتم یا علی گفتم نوشت روی کاغذ اسم شما

چیست گفتم غلامرضا گفتم اسم شما چیست نوشت مرتضی سپس نوشت گردش برویم گفتم
مانعی ندارد بیرون رفتیم تا بدرب چلو کبابی رسیدیم نوشت چلو کباب میخوری گفتم بلی
وارد کان شدیم چاه کباب خوردیم سپس بیرون شدیم تا بدرب مسجد شدیم اشاره کرد وارد
شو وارد شدیم فاتحه بود و تمام روحانیین جمع بودند ایشان در گوشه قرار گرفت و مشغول
قرآن خواندن شد با علاصوت بعد از اتمام بکنفر از روحانیون نزدیک آمد و نگاهی عمیق به
ایشان کرد و يك مرتبه عمامه خود را از سر برداشت و لباسش را پاره کرد و فریاد بر آورد
وامحمد و اسلاما و اشریعتا مردم جمع شدند گفتند چه خیر است گفت این درویش در نجف اشرف
استاد ما بود در فلسفه و حکمت این چه روز گاری است بر او آمده خلاصه رفتند و يك عمامه و لباس
فاخر و کفش برای درویش آوردند در خانقاه ایشان اشاره کرد که باشد میر ویم حسام و میپوشیم سپس
نوشت تن من لباس قبول نمی کند بدهید به دوده دار او بیوشد و سوی مشهد مقدس حرکت نمود
تذکر نگارنده البته این یکی از مراحل سیر و سلوک است و وقتیکه زبان فقیری را مهر
میکنند دعا و قرآن و ذکر و نماز و اسماء ائمه (ع) را میتواند بخواند فقط از صحبت دنیا و
صحبت با اسن دنیا فارغ است و عریان بودن نیز بر اثر خنده و حرارت باطنی است

مرحوم غلامعلیشاه



که سلسله جلیله خاکسار بنا برده منتسب است

حضرت حاج مطهر علیشاه



سرسلسله جلیله فقر خاکسار جلالی غلامعلی شاهی است جانشین مرحوم حاج بهسار
علیشاه یزدی است در طهران دروازه دولت خانقاه مطهریه مرکز اجتماع فقراء ایشان و

در کوفه مقابل مسجد کوفه خانقاه قدیمی ایشان که فعلاً نیز برقرار و در مشهد گنبد سبز خانقاه دیگر ایشان است و در ابران و عراق خانقاه‌های بسیار بنام مشارالیه هست که مریدان و سرسپردگان وی در آنجا مشغول ریاضت و ذکر و فکر هستند چند مرتبه حقیر خدمتشان عرض کردم اجازه فرمائید حقیر تذکره بنام فقراء خاکسار بنگارم فرمودند فقر خاکسار بکراست و هنوز احوالات این فقر و احکامش را کسی چاپ نکرده است ما عملاً درویشی میکنیم نه صورت و کتاب، فتیر نگارنده نیز چون عملاً درویشی ایشانرا ملاحظه نمودم ارادت خاصی بایشان دارم و کرامت ایشان را در عالم رؤیای صادقه دیده‌ام و حتی دستوراتی بحقیر داده است و جملاتی فرموده که بعداً تأویل و تفسیر شده است

زبان حقیر الکن وقاصر است که فضائل و محامد اخلاقی ایشان را ذکر کنم این گو و این میدان بقول معروف شخص زنده و کیل و وصی لازم ندارد حقیر آنچه را ایمان دارم بیان میکنم که فردای قیامت در نزد محمد و آل محمد (ص) شرمنده و خجل نباشم انشاء الله تعالی

نور علیشاه سرابی خراسانی



حضرة نور علیشه آن گوهر یکتا
کوهست ز خاصان حق و چاکر مولی
ز غلامان علی باشد و اولاد بهار
پیر شریحه مطهر بود آن دلبر زیبا
از نگارنده

اسم شریفش حاج محمد علی طوسی خراسانی سرابی و اسم طریقتش نور علیشاه پیر دست گیر نگارنده از اهالی سراب مشهد و ساکن مشهد و عمر شریفش ۶۹ سال میباشد و فعلاً نیز در خراسان ساکن و مردی است فعال صاحب سخن، تیزبین و مقبره خواجه اباصلت هروی را که از خدمه حضرت ثامن الائمه علیه السلام میباشد در دوفرسنگی شهر مشهد